

چونزدیک من آید یاد زکی
 چون در جملات لم سیدی نیست
 ندول اکنون بدست من نه بر
 خدا را ای فلک برین بختی
 اگر نهی کیف دامن یادم
 بر سوای مدر پسرانم را
 بمقصود دل خود بسته اند
 سوز از غم من بدست یارا
 از زبان تا بدیری زاریش را
 همی نالید از جان دلی چاک
 در آموخ بخشایشین پرواز
 که ای سواره روی از خاک برآ
 عشق نیز مصر مقصود دل نیست

بود بهر هلاک من نلنگ
 میان بدلان بی صلی نیست
 از انم سنگ بردل دست بر
 بروی من در از مهر کبشتی
 گرفتار کسی دیگر ندانم
 بدست کسی لاد انم را
 که دارم با کسی خود لیدند
 مده بر کسی من دست از دهار
 ز نوک مهرزه خونباری در
 همی مالید روی از درد برجا
 شش روی غیبتش تا که آواز
 کزین مشکلی ترا آسان نمود
 ولی مقصود بل او حاصلت نیست

ازد

ازد خواهی جالی دوستی بین
 مباد از صحبت او هیچ نیست
 کلیدش را بود دندانه از کوا
 چه حاجت کوهرت او آید
 چو از خاتر ترش از دند سوز
 چو باشد استین از دست
 زینچی چون ز غیب این غمده بشنود
 زبان از ناله اولب ز فغان بست
 چو خونخواران دم با غم نمیزد
 بره می بود چشم انتظارش
 در آمدن زین بنمواه
 مصر نیز مصر محرم و بیرون آمدن
 مریان و طبعهای شارب بر عاری زین افشا نند
 سحر کاهان که زد جرح کوبک
 ناز زین کوس کوس حلالتش

درد خواهی بمقصودت رسیدن
 کز ماند سلامت قفل بسته
 بود که رکبید موم معلوم
 ز کار موم ناید کاواکی
 چه سان کردی را بجز افکن
 نیاید ز استین جز کالی
 بشکرا نه سرود بر زمین
 چو خونخواران خون ریخت
 ز غم میروست اما دم نمیزد
 که کی این عقده بکشاید ز کارش

Copyright © King Saud University